

An Analysis of “Islamic Revolution” based on Imam Khomeini’s Anti-Colonial Theory

Hamid Reza Sohrabi¹
Seyyed Mohammad Musavikhu²

Abstract

This paper, produced to study Islamic Revolution with a descriptive-analytical methodology and based on Imam Khomeini’s anti-colonial theory, intends to analyze Islamic Revolution in world order. This issue has its background in the recent century developments in underdeveloped societies. The principal hypothesis of the paper states that formation of Islamic Revolution was a sort of identify-seeking and independence-seeking response to the colonial interventions in Iran.

Based on the findings of the paper, until before the victory of Islamic Revolution, Iran played the role of dependent state in international system. Iran was a puppet state of the British and Soviet colonial powers from the Qajar period to the coming of Pahlavi I, while in the latter period it became the executor of US policies in Cold War era.

Based on Imam Khomeini’s anti-colonial theory and the assumptions of dependency theory, Islamic Revolution of Iran as the most important internal development in Iran and the world, resorted to the religious teachings to bring about the collapse of a pro-Western regime and freed the country from the chain of dependency.

Keywords: Islamic Revolution, Imam Khomeini, colonial powers, dependency theory, United States of America

1. Assistant Professor of Islamic Sciences, Yasouj University of Medical Sciences, Research Center for Health-Oriented Social Factors, Yasouj, Iran, (corresponding author); E-mail: dr.sohrabi1393@gmail.com

2. Assistant Professor of Islamic Sciences, Yasouj University, Iran; E-mail: mmusavikhu@gmail.com

بررسی و تحلیل انقلاب اسلامی بر اساس نظریه استکبارستیزی امام خمینی (س)

حمیدرضا سهرابی^۱

سید محمد موسوی خو^۲

چکیده: این پژوهش با هدف بررسی و تحلیل انقلاب اسلامی با روش توصیفی و تحلیلی و بر اساس نظریه استکبارستیزی امام خمینی به دنبال تجزیه و تحلیل وقوع انقلاب اسلامی در نظام جهانی است. پیشینه این موضوع ریشه در تحولات صدسال اخیر جوامع توسعه نیافته دارد. فرضیه اصلی این پژوهش عبارت است از اینکه شکل گیری انقلاب اسلامی نوعی واکنش هویت خواهانه و استقلال طلبانه به دخالت های استعمار در ایران بوده است.

بر اساس یافته های این پژوهش ایران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نقش یک کشور وابسته را در نظام بین الملل بازی می کرد. این کشور از دوره قاجاریه تا ظهور پهلوی اول باز بچه سیاست های استعماری انگلیس و روسیه و در دوره پهلوی هم مجری سیاست های ایالات متحده در دوران جنگ سرد شده است.

انقلاب اسلامی ایران بر اساس نظریه استکبارستیزی امام خمینی و مفروضات نظریه وابستگی به عنوان مهم ترین تحول داخلی در ایران و جهان، با تمسک به آموزه های دینی موجب سقوط رژیم وابسته به غرب و قطع چرخه های وابستگی در ایران شد.

کلیدواژه ها: انقلاب اسلامی، امام خمینی، استعمار، نظریه وابستگی، ایالات متحده آمریکا.

-
۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی یاسوج، مرکز تحقیقات عوامل اجتماعی مرتبط بر سلامت، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول)
E-mail: dr.sohrabi1393@gmail.com
 ۲. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.
E-mail: mmusavikhu@gmail.com

نوع مقاله: علمی-پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۶
پژوهشنامه متین / سال بیست و سوم / شماره نود و یک / تابستان ۱۴۰۰ / صص ۱۳۷-۱۱۱

مقدمه

یکی از رویدادهای تاریخی سیاسی قرون اخیر که به نوعی بازتولید نظام بردگی کهن در اشکال به ظاهر موجّه بود، پدیده «استعمار» است. حضور مستقیم و غیرمستقیم و دخالت قیم‌مآبانه چند دولت قدرتمند توسعه‌طلب، عمدتاً اروپایی در طی قرون متمادی در بخش قابل توجهی از ممالک جهان، از جمله کشورهای اسلامی، رویداد تأمل‌برانگیزی است که همواره باید در بررسی اوضاع و شرایط کنونی این کشورها و موقعیت جهانی آن‌ها مورد توجه قرار گیرد. اشغال کشورهای اسلامی توسط بیگانگان، چه در قالب حضور مستقیم و نفوذ مقتدرانه تحت عنوان «استعمار کهنه» چه در قالب نفوذ و سلطه نامرئی موسوم به «استعمار نو» و همچنین اشکال جدید و فرانو آن، واقعیت انکارناپذیری است که آثار و تبعات زیانباری برای این کشورها به همراه داشته است.

شناخت دقیق سوابق و عملکرد تاریخی استعمارگران دیروز و مدعیان پریهایوی امروز بدون شک در اتخاذ موضع واقع‌بینانه در تعامل با این کشورها به‌ویژه برای نسلی که از گذشته خویش اطلاع دقیقی ندارند، مؤثر خواهد بود. پرواضح است که اگر غرب و اروپا در گشودن برخی از ابواب معرفتی و حوزه‌های دانشی پیشگام و پیش‌قراول بوده‌اند، برای بررسی واقع‌بینانه و منصفانه وقایعی همچون «استعمار» خودساخته نه رغبتی دارند و نه صلاحیتی. واژه «استکبار» در گفتمان امام خمینی از تعالیم قرآن کریم مایه می‌گیرد. مبارزه با ظلم و نفی استکبار از اصول اساسی اندیشه مبارزاتی امام بوده و همواره مورد تأکید قرار گرفته است.

پیشینه استکبار را باید در آغاز زندگی اجتماعی انسان‌ها بر روی کره زمین جست‌وجو کرد. از هنگامی که بشر به وجود آمد، استکبار نیز وجود داشته است. استکبار با استدلال خودپسندانه و تمرد شیطانی آغاز شد که از اطاعت امر الهی در سجده بر انسان سرپیچی کرد و کبر ورزید. از همان زمان استکبار به همراه قدرت گسترش یافت و اکنون نیز در سطح جهانی ادامه دارد. تحقیقات مربوط به پدیده استعمار یکی از حوزه‌های مطالعاتی جدید در زمینه امپریالیسم غربی است. امپریالیسم غربی تأثیر قاطعی بر تشکیل هویت، شیوه زندگی و زیست فرهنگی مردم در سراسر جهان داشته و توجه صاحب‌نظران مختلف را به خود جلب کرده است. عمدتاً این مطالعات توسط نخبگان جهان سوم با هدف رهایی از استعمار در کشورهای شکل گرفت.

در مورد کشور ایران تحولات سده معاصر را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن مسئله استعمار و دخالت قدرت‌های خارجی در امور کشور از دوران قاجار به بعد مورد تحلیل و بررسی قرار داد. به‌ویژه مسائل و سیاست‌های فرهنگی رژیم‌هایی که مستقیماً با مداخله استعمارگران روی کار آمده بودند و تابعی از آن محسوب می‌شوند. بی‌شک حکومت پهلوی و سیاست‌ها و رفتارهای آن در عرصه‌های مختلف یکی از مصادیق روشن برآمده از شرایط استعماری است. در این زمینه متفکران مختلفی مطالعات انجام داده که به‌عنوان نمونه به برخی نظریات آن‌ها اشاره می‌گردد.

در خصوص توجه به مسئله استعمار باید به نظریات اصحاب مکتب وابستگی ازجمله امانوئل موریس والراشتاین^۱ و آندره گوندر فرانک^۲ اشاره کرد این دو از مهم‌ترین محققانی هستند که پدیده استعمار را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. نظریات این دو شباهت‌های زیادی به نظریه استکبارستیزی امام خمینی دارد. والراشتاین بحث پیرامون و نیمه پیرامون و مرکز را مطرح کرد. از نظر والراشتاین یک نظام سرمایه‌داری در غرب از قرن شانزدهم شکل گرفت که به تدریج و تا قرن نوزدهم همه جهان را در خود ادغام کرد. این نظام بر اساس یک تقسیم کار وحدت و انسجام یافته و به سه بخش تقسیم می‌شود. مرکز، پیرامون و نیمه پیرامون. به نظر والراشتاین کشورهای مرکز، نیمه پیرامون را استثمار می‌کنند و نیمه پیرامون و مرکز، کشورهای پیرامون را استثمار می‌کنند (ساعی ۱۳۷۹: ۳۷-۳۶). به نظر ایشان ساختار ظالمانه سیاسی حاکم بر روابط بین‌الملل حاصل روبنای رقابت نظام سرمایه‌داری است (Wallerstein 1967: 21).

آندره گوندر فرانک یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان وابستگی علت توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم را در رابطه زنجیروار متروپل - اقمار («مرکز - پیرامون») پی‌جویی می‌کند. ایشان معتقد است علت توسعه نیافتگی را باید در روابط ساختاری که در طول تحولات اقتصادی - اجتماعی بین کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته کنونی موجود است دنبال کرد. کشورهای ثروتمند یک مرکز («متروپل») را تشکیل داده‌اند که کشورهای اقماری

1. Immanuel Maurice Wallerstein

2. Andre Gunder Frank

پیرامون آن‌ها گردآمده‌اند و درحالی‌که اقتصادشان به اقتصاد کشورهای پیشرفته وابسته است، خودشان عمدتاً دچار فقرند. ایشان راه‌هایی را قطع زنجیره‌های وابستگی می‌داند (خالدی، ۱۳۹۳: ۱). همچنین در مورد مطالعه رژیم پهلوی و رابطه آن با امپریالیسم جهانی باید به دیدگاه «مارک ج. گازیوروسکی»^۱ اشاره کرد. مارک ج. گازیوروسکی ضمن تأکید بر روابط دست‌نشانده‌گی میان حکومت پهلوی و ایالات متحده آمریکا و پیوندهای نزدیک بین سیا و ساواک، آن را عامل عمده کاهش مشروعیت حکومت مزبور قلمداد می‌کند و معتقد است انقلاب اسلامی ایران ضمن مقابله با سلطه‌طلبی‌های آمریکا موجبات حذف یکی از متحدان مهم آمریکا در منطقه خاورمیانه را فراهم آورد (گازیوروسکی ۱۳۷۱: ۳۴۶).

با توجه به موارد ذکر شده باید گفت پدیده استعمار در عصر جدید مورد توجه صاحب‌نظران مختلف بوده و تفاوت این پژوهش با پژوهش‌های مشابه توجه به دیدگاه امام خمینی در تحلیل وقایع سده اخیر در ایران بوده زیرا امام خمینی علاوه بر نظریه‌پردازی در مورد استعمار برخلاف دیگر محققین به صورت میدانی وارد چالش با استعمار شده و توانسته با ترکیب نظریه و عمل به سلطه و حضور استعمار در عرصه‌های مختلف در ایران پایان دهد این پژوهش با هدف بررسی و تحلیل انقلاب اسلامی بر اساس نظریه استکبارستیزی امام خمینی به دنبال تجزیه و تحلیل وقوع انقلاب اسلامی در نظام بین‌الملل است.

چهارچوب نظری پژوهش

چهارچوب نظری این پژوهش نظریه «استکبارستیزی» امام خمینی در تحلیل انقلاب اسلامی است. بحث استکبار و استضعاف یکی از مفاهیم مورد تأکید امام خمینی درباره نظام جهانی است. ایشان بر این باور است که ثروت و قدرت مستکبران ناشی از چپاول دارایی‌های مستضعفان است و تا زمانی که قدرتهای مستکبر جهان از بین نروند محال است که انسان‌ها به صلح و آرامش و همچنین وراثت زمین دست‌یافته و به حقوق الهی خود برسند.

امام خمینی مصداق استکبار را در عصر خود، دولت ایالات متحده می‌دانست. ایشان

حکومت شاهنشاهی را نظامی وابسته به قدرت‌های بیگانه و مستکبر و در رأس آن‌ها ایالات متحده آمریکا می‌دانست و با سلطه استعمار به شدت مبارزه می‌کرد، چرا که معتقد بود اسلام دشمن وابستگی جامعه اسلامی به قدرت بیگانه است. تأکید ایشان بر استقلال طلبی و قطع ریشه‌های وابستگی، بیانگر ماهیت ضد استعماری و سلطه‌ستیزی نهضت اسلامی ایران است. همچنین ایشان عامل فروپاشی حکومت پهلوی را متکی نبودن آن به قدرت ملت و اتکا به بیگانگان می‌دانست و با حکومت شاه از آن جهت به مبارزه برخاسته بود که به بیگانگان و عوامل استعمار خارجی اجازه داده بود تا در امور داخلی مملکت اسلامی دخالت کنند، اقتصاد کشور را به انحطاط بکشانند و سرمایه‌های انسانی و مادی مملکت را به تاراج برند.

امام خمینی درباره این ویژگی می‌گوید: «امریکا که دشمن همه ادیان است حتی مسیحیت، امریکا که اصلاً اعتنا به ادیان ندارد و جز منافع خودش را نمی‌خواهد، حتی منافع آمریکایی‌ها [را] هم نمی‌خواهد، منافع دولت امریکا را می‌خواهد» (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱۷: ۳۱۲).

همچنین می‌گوید: «این‌ها می‌خواهند مخازن ما را ببرند، همه چیز ما را می‌خواهند از بین ببرند، استفاده کنند و ما را به یک حال عقب‌مانده بیچاره نگه‌دارند. خوب، چه بکنند؟ مطالعه کرده‌اند، به این رسیده‌اند که باید این‌ها را از هم جدا کرد» (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۴: ۲۳۹). به نظر امام خمینی این هدف، یعنی عقب‌ماندگی کشورها، هدف امروز استکبار جهانی نیست، بلکه از سال‌ها پیش این هدف مورد نظر جریان استکبار بوده است. لذا بر اساس نظریه استکبارستیزی امام خمینی مستکبران مخالف رشد کشورهای محروم و مستضعف هستند. این ویژگی را می‌توان به‌عنوان هدف و استراتژی آنان نیز در نظر گرفت. مهم‌ترین سلاح ابرقدرتان استفاده از غفلت و ناآگاهی مردم است. اگر مردم جهان سوم آگاهی مناسب از به‌یغما رفتن منافع و ذخایر خویش به دست آورند و رشد فکری، علمی و صنعتی آنان با غیرت و همت همراه شود، راهی برای چپاول منافع آن‌ها باقی نمی‌ماند. لذا قطع راه‌های وابستگی از مهم‌ترین راهکارهای نظری امام خمینی است که در رأس آن‌ها براندازی دولت‌های وابسته به استکبار است. انقلاب اسلامی یکی از مدل‌های موفق قطع حلقه‌های وابستگی در ایران بوده است.

سیر تاریخی استعمار در ایران

عنوان «استعمار» یا «استکبار» معرف گونه‌ای از روابط سلطه‌جویانه و طولی است که به‌ویژه در یکی دو قرن اخیر میان برخی از کشورهای قدرتمند و توسعه‌طلب اروپایی با بخش عظیمی از کشورهای ضعیف و توسعه‌نیافته جهان از جمله کشورهای اسلامی برقرار شده است. پدیده‌ای که اکنون نیز به‌رغم وقوع برخی تغییرات در اشکال و گونه‌های نوظهور متناسب با اقتضائات عصری جریان داشته و اهداف خاص خویش را تعقیب می‌کند. استعمار از لحاظ لغوی به معنای مهاجرت گروهی از افراد کشورهای متمدن به سرزمین‌های خالی از سکنه یا کم‌رشد به‌منظور عمران یا متمدن کردن آن سرزمین است. لکن واقعیت پدیده استعمار با معنای لغوی آن متفاوت است و در عمل به معنای تسلط جوامع و کشورهای قدرتمند بر جوامع و سرزمین‌های دیگر به‌منظور استثمار و بهره‌کشی از آن‌هاست (رهنا ۱۳۵۰: ۱۵).

بنابراین استعمار از لحاظ سیاسی به معنای حاکمیت گروهی از قدرت‌های خارجی بر مردم یا بر سرزمین دیگر است. مارکسیست‌ها به‌جای کلمه استعمار از کلمه مشابهی با عنوان «امپریالیسم» استفاده می‌کنند. امپریالیسم در حقیقت به حکومتی اطلاق می‌شد که در آن یک حاکم نیرومند بر بسیاری از سرزمین‌های دور و نزدیک همانند امپراتوری‌ها حکومت داشت. ولی بعدها به هرگونه حاکمیت مستقیم و غیرمستقیم کشورهای قدرتمند و کشورهای امپریالیسم این عنوان داده شد (ولفگانگ ۱۳۷۶: ۷).

قبل از ظهور ایالات متحده به‌عنوان یک ابرقدرت در صحنه جهانی و قدرت مسلط در خاورمیانه و خلیج فارس در بعد از جنگ جهانی دوم، انگلستان در ایران حضور و نفوذی قوی داشت. انگلستان قادر بود بخش مهمی از ساختارها و فرآیندهای سیاسی و اجتماعی ایران آن زمان را مطابق منافع و خواسته‌های خود شکل دهد. این کشور به روش‌های متعدد از جمله تشکیل لژهای فراماسونری، شبکه‌های نفوذ را در جامعه سیاسی ایران شکل می‌داد به‌طوری که هنوز هم در بین مردم عادی کسانی بر این باورند که «در پس هر تحولی در ایران، انگلیس‌ها حضور دارند».

آغاز نفوذ انگلستان در ایران را باید از دوره قاجار در سه عرصه حکومتی، نخبگی و عامه مردم دانست؛ نفوذی که تضمین‌کننده منفعت استعماری انگلستان و کنترل حکومت

ایران در دوران قاجار و پهلوی شد. سال ۱۹۵۲ بانک جهانی طی گزارشی محرمانه از ۴۰ سال چپاول نفت ایران توسط انگلستان پرده برداشت. طبق این گزارش ایران هیچ سودی از نفت نبرده است. گزارش مذکور آشکار می‌سازد که شرکت نفت انگلیس و ایران با عدم اجرای درست و توأم با حسن نیت تعهداتش در چهارچوب امتیاز دادرسی و با مهندسی کردن نحوه تعویض امتیاز دادرسی با قرارداد نامطلوب سال ۱۹۳۳، ایران را از درآمدی بالغ بر ۱۲۰۰ میلیون دلار محروم ساخت (بانک جهانی ۱۹۵۲: ۱).

خیانت‌های انگلستان تنها به غارت نفت خلاصه نمی‌شود، بلکه جدا کردن افغانستان از ایران، تحمیل قرارداد رویترا، ایجاد فرقه باییت و بهائیت، به انحراف کشاندن انقلاب مشروطه و روی کار آوردن رضاخان، تقسیم ایران به حوزه نفوذ خود و شوروی در سال ۱۹۰۷ و ده‌ها مورد دیگر تنها بخشی از این خیانت‌هاست.

شروع جنگ سرد با ظهور دو قدرت عمده جهانی آمریکا و شوروی همراه بود. جنگ جهانی دوم آمریکا را برای همیشه از سنگر سیاست انزواطلبی بیرون آورد. یک سلسله حوادث اختلافات سیاسی و عقیدتی بین دو قدرت را تشدید کرد و محیطی پر از سوءظن و وحشت را به وجود آورد و دورانی که از ۱۹۴۷ به نام دوران «جنگ سرد» معروف شد آغاز گشت. جنگ سرد دوران تعصبات، انعطاف‌ناپذیری، ابراز عقاید خشک و متحجرانه بود. جهاد بین دو شیوه سرمایه‌داری و کمونیسم در واقع رقابت و مسابقه در گسترش قدرت و نفوذ بیشتر در جهان بین آمریکا و شوروی بود.

قوای نظامی شوروی، به خلاف تعهدات بین‌المللی، پس از پایان جنگ جهانی از تخلیه خاک ایران خودداری کردند و در آذربایجان و کردستان برای ایجاد حکومت دست‌نشانده مسکو به فعالیت پرداختند. سرانجام در اثر فشار افکار جهانی و سیاست‌های قوام و هشدار ترومن تجاوزکار روس وادار به تخلیه خاک ایران شدند. در این زمان ترومن رئیس‌جمهور آمریکا بود. ترومن نگرانی خود را از اقدامات روسیه در آذربایجان که به عقیده او عملی حساب‌شده و به‌منظور تسلط یافتن بر شمال ایران بود به زبان آورد. ایشان می‌گوید: «اگر این اقدام را که همزمان با تهدید کودتایی کمونیستی در یونان است در نظر بگیریم متوجه حمله‌ای گازانبری به مناطق نفت‌خیز خاورمیانه و بندرهای آب‌های گرم مدیترانه می‌شویم.» (جورج لنجافسکی ۱۳۷۳: ۱۱). از این زمان است که متصدیان سیاست

خارجی آمریکا به اهمیت ایران و ترس از تسلط رقیب بر منابع نفت خیز ایران پی می‌برند. آمریکا همانند سایر قدرت‌های جهانی در جستجوی بهره‌گیری از امکانات خلیج فارس به‌ویژه نفت آن، پا به منطقه گذاشت.

اولین قرارداد تجاری و دریانوردی آمریکا در منطقه با کشور عمان در سال ۱۸۳۲ امضا شد و کشف نفت در بحرین به نفوذ آمریکاییان در منطقه خلیج فارس منجر شد. به دنبال کسب امتیاز نفت در بحرین، از سال ۱۹۳۲ روابط بین آمریکا و بحرین شروع شد. بعدازآن به دنبال کشف نفت در تپه‌های نمکی عربستان سعودی، پای شرکت‌های بزرگ آمریکایی به منطقه باز شد و شرکت نفتی آرامکو برای اکتشاف، تولید و صدور نفت عربستان تشکیل گردید. شرکت نفتی «عربی - آمریکایی» آرامکو، از چهار شرکت نفتی استاندارد اوایل اف نیوجرسی، استاندارد اوایل اف کالیفرنیا، تکزاکو و سوکونی موبیل تشکیل شده است. سپس در سال ۱۹۳۴، شرکت‌های آمریکایی امتیاز نفت کویت را به دست آوردند و در سال ۱۹۵۴ بعد از کودتای ایران در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هـ ش با تشکیل کنسرسیوم، امتیاز نفت ایران را نیز کسب کردند (یرگین ۱۳۷۶: ۶۹۷).

در این دوره دکترین ترومن «مبارزه‌جویی ایدئولوژیکی با کمونیسم» است. انگلستان با کناره‌گیری از مسئولیت‌هایش در یونان و ترکیه رهبری جهان غرب را به ایالات متحده واگذار نمود. در دکترین جدید آمریکا که ترومن، رئیس‌جمهوری آمریکا، آن را در سال ۱۹۴۷ در جلسه مشترک کنگره ایراد کرد، به جلوگیری از امپریالیسم کمونیستی و دفاع از کشورهای آزاد اذعان شد که این امر را در راستای حفظ امنیت ایالات متحده و در جهت اشاعه دموکراسی و آزادیخواهی قرار می‌داد. این سیاست جدید، با کمک‌های اقتصادی و مالی برای ایجاد ثبات و تحولات داخلی اروپا، از جمله یونان و ترکیه که نمی‌بایست به دست شورشیان کمونیستی رها گردد، انجام گرفت. از این رهگذر، آمریکا قصد داشت با کمک ۴۰۰ میلیون دلاری و اعزام مستشاران نظامی به آن دو کشور به تقویت و ثبات این رژیم‌ها کمک کند و سدی در برابر شوروی بنا نماید (هوشنگ مهدوی ۱۳۸۰: ۱۴۳ - ۱۴۲).

بر اساس طرح مارشال بازسازی اقتصاد اروپا و کمک‌های اقتصادی و مالی که با یک اعتبار ۱۷ میلیارد دلاری به کنگره تسلیم شد، شامل حال ۱۶ کشور می‌گشت که به‌وسیله «جورج مارشال»، وزیر خارجه جدید آمریکا در دستور کار قرار گرفت که نه‌تنها اقتصاد

اروپا را از ورشکستگی نجات دهد، بلکه بازاری برای فروش کالاهای آمریکایی ایجاد نماید (بلیک ۱۳۹۴: ۴۷). ایران نیز به عنوان یک کشور نفت خیز و مهم در منطقه خاورمیانه و همسایه اتحاد جماهیر شوروی، بیرون از این چارچوب قرار نداشت و به دلیل مؤلفه‌های ذکر شده، در لیست کشورهای دریافت کننده کمک‌های مالی بر اساس «اصل چهارم» قرار گرفت. بعد از جنگ جهانی دوم طرح کمک‌های آمریکا به کشورها که بر اساس طرح مارشال انجام می‌پذیرفت در گسترش نفوذ آمریکا در منطقه نقش عمده‌ای داشت. بر همین مبنا بود که زمینه سلطه بلندمدت آمریکا در منطقه فراهم شد. سیاست آیزنهاور مبنی بر اینکه، آمریکا متعهد می‌شود بدون قید و شرط به کشورهای خاورمیانه در مقابل تهدیدات شوروی کمک کند، به نزدیکی بیشتر آمریکا و عربستان منجر شد و در سال ۱۹۵۷ کمک‌های نظامی آمریکا به ارزش ۱۸۰ میلیون دلار به عربستان سرازیر گشت. همچنین در سال ۱۹۴۷ مقداری اسلحه به ایران فروخت و تعدادی مستشار جهت تقویت پلیس ایران اعزام کرد. ایران و عربستان به عنوان دو ستون استراتژی منطقه‌ای آمریکا مورد توجه این کشور بودند و مسئولیت امنیت به عهده ایران و در درجه دوم به عهده عربستان قرار گرفته بود. بین آن‌ها تشریک مساعی وجود داشت علاوه بر این به ابتکار آمریکا و کشورهای ترکیه، ایران و پاکستان کمربند امنیتی را در حاشیه جنوبی شوروی تحت عنوان «ستو» در چارچوب سد مهار شوروی تشکیل دادند و آمریکا نیز به آن‌ها کمک کرد (حافظی نیا ۱۳۸۲: ۱۰۴).

در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور که از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ به طول انجامید مسئله خاورمیانه فکر رئیس‌جمهور و مشاوران اصلی او را همچنان به خود مشغول داشته بود. در این زمان برای آن‌ها روشن شد که برخی از سیاست‌ها استراتژیک است و نیازمند به مراقبت دائم دارند به ویژه خطر نفوذ شوروی در خاورمیانه، امنیت ذخایر نفتی و روابط پرتنش اعراب و اسرائیل.

حکومت آیزنهاور می‌بایست در زمینه این نگرانی‌ها با چهار رویداد جدا از یکدیگر نیز در خاورمیانه مقابله کند. بحران نفت در ایران، بحران سوئز که منجر به دومین جنگ اعراب و اسرائیل گردید. جنگ داخلی لبنان و انقلاب در عراق، نگرانی متمایل با احساس خطر درباره نیروی کمونیسم بین‌الملل، رئیس‌جمهور آمریکا را وادار کرد که سرپرستی پیمان بغداد را بر عهده گیرد.

افزون بر آن، انتخاب آیزنهاور با روی کار آمدن جمال عبدالناصر مصادف شد که نه تنها مصر را به راه انقلابی سوسیالیسم سوق داد، بلکه یک جنبش نیرومند پان عربیسم به وجود آورد که سراسر جهان عرب را در برگرفت و بر روابط آن با ابرقدرت‌ها اثر بخشید. بحران نفت در ایران با کودتا علیه مصدق که به گمان آمریکایی‌ها زمینه را برای نفوذ شوروی فراهم می‌کرد پایان یافت (جورج لنچافسکی ۱۳۷۳: ۴۵-۴۴). یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سیاست خاورمیانه آیزنهاور این بود که وی بدون توجه به سرچشمه‌های بحران در خاورمیانه هر یک از آن‌ها را در پرتو روابط شوروی با آمریکا ارزیابی می‌کرد. ایشان به‌عنوان فرمانده نظامی سابق عمیقاً معتقد بود که خاورمیانه ارزش استراتژیکی بیش از اندازه ای برای غرب دارد و هرگونه حرکت شوروی برای گسترش نفوذش در منطقه را گامی دیگر در توسعه طلبی آن تلقی می‌کرد که با تصرف اروپای شرقی و آسیا مشخص شده بود. از این رو ایران به لحاظ جایگاه ژئوپولیتیک مورد توجه سیاستمداران ایالات متحده قرار گرفت.

جایگاه ایران در نظام استعماری در دوران جنگ سرد

یکی از مسائل اساسی بعد از جنگ جهانی دوم، گسترش کمونیسم و افکار و گروه‌های کمونیستی در کشورهای آسیایی و آفریقایی بود که برای جهان استعمار و سرمایه‌داری، بخصوص آمریکا، به موضوعی بسیار درخور اهمیت تبدیل شده بود. دو حزب سیاسی عمده آمریکا، یعنی جمهوری خواه و دمکرات هرکدام برای مبارزه با گسترش کمونیسم سیاست‌های خاص خود را دنبال می‌کردند. استراتژی حزب دمکرات، آن بود که احزاب ملی‌گرا و ناسیونالیست، موانعی جدی در برابر رشد کمونیسم در جهان سوم هستند. به همین خاطر سیاست آن‌ها تقویت حکومت‌های ملی‌گرا در این کشورها بود. ولی جمهوری خواهان بر این اعتقاد بودند که احزاب ملی‌گرا عمدتاً سرپل‌های مناسبی برای قدرت گرفتن کمونیست‌ها هستند.

بر همین اساس، گرایش این حزب در کشورهای تحت نفوذ آمریکا، بیشتر به سوی تشکیل دیکتاتورهای نظامی و حکومت‌های غیر ملی و غیر دموکراتیک بوده است. در مناسبات فی‌مابین آمریکا و انگلستان و پس از روی کار آمدن جمهوری خواهان در آمریکا، انگلیسی‌ها توانسته بودند با ترفند بزرگ‌نمایی خطر کمونیسم نظر دولت جدید جمهوری خواه

به رهبری ژنرال آیزنهاور را به اعاده دیکتاتوری در ایران جلب نمایند، خاصه آن که با روی کار آمدن وینستون چرچیل^۱ که در زمان وزارت جنگ خود سبب کودتای ۱۲۹۹ و صعود رضاخان به قدرت شده بود همزمان با نهضت مبارزه با کمونیسم در آمریکا (مک کارتیسم) و مرگ استالین در شوروی، شرایط بین‌المللی لازم برای کودتا علیه دکتر مصدق و نهضت ملی فراهم آمد؛ چراکه دولت جدید آمریکا، دولت مصدق را زمینه‌ساز صعود کمونیست‌ها به قدرت می‌دانست (امینی ۱۳۷۷: ۷۱). به همین خاطر ژنرال آیزنهاور و وزیر خارجه‌اش، جان فاستر دالس رئیس سازمان سیا به برنامه انگلستان برای اجرای کودتا پاسخ مساعد دادند و مقدمات اجرای آن را در ایران فراهم آوردند.

با پیروزی ائتلاف کودتاچیان داخلی و خارجی مهم‌ترین استراتژی‌های ایالات متحده در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عبارت خواهد بود از تجهیز ایران در راستای سد نفوذ در برابر گسترش کمونیسم و توسعه‌طلبی اتحاد جماهیر شوروی، کسب امتیازات نفتی برای شرکت‌های آمریکایی در ایران، گسترش و توسعه روابط تجاری و بازرگانی با ایران است.

به همین سبب، ایالات متحده برای رسیدن به این اهداف نه تنها می‌بایست جای پای محکمی را در ایران به وجود می‌آورد، بلکه ناگزیر در پی خارج کردن رقبای آن زمان خود، یعنی انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی بود (محمدی ۱۳۷۷: ۳۷-۳۶). پس از کودتای ۲۸ مرداد، ایالات متحده تصمیم گرفت ایران را به پایگاه اصلی قدرت خود در منطقه تبدیل کند. مجموع کمک‌های آمریکا به ایران را در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۸، قریب به ۹۰۰ میلیون دلار برآورد می‌کنند که حدود ۷۰۰ میلیون دلار آن، بلاعوض بوده است. بدون شک، هدف ایالات متحده از این کمک‌ها، ادغام نظام اقتصادی ایران در نظام اقتصاد جهانی و تبدیل آن به یک طرف حساب سودآور بود. (نقیب زاده ۱۳۸۳: ۲۰۶-۲۰۵). محمدرضاشاه هم که بقای دولت خود را درگرو کسب حمایت از جانب آمریکا می‌دانست، به کمک مستشاران آمریکایی دست به برخی اقدامات امنیتی زد که تشکیل ساواک از جمله آن‌ها بود. اهمیت تشکیل ساواک، از دیدگاه آمریکا به دلیل دو نکته مهم بود که اولی همسایگی ایران با

شوروی که رقیب اصلی ایالات متحده در منطقه بود. دوم حفظ و تثبیت نفوذ آمریکا در ایران (ولایتی ۱۳۸۸: ۱۱۷).

با افزایش حضور آمریکایی‌ها و مستشاران و نظامیان آن‌ها در ایران، دولت حسنعلی منصور، ضمن تقدیم یک لایحه به مجلس شورای ملی که قبلاً در دولت علم تنظیم و تصویب شده بود، برای مستشاران و نظامیان آمریکایی و خدمتکاران آن‌ها، درخواست مصونیت قضایی کرد. مجلس شورای ملی، در جلسه نیمه‌شب ۲۱ مهر ۱۳۴۳ با تطمیع و تهدید نمایندگان بی‌سروصدا این لایحه را تصویب کرد. به دنبال تصویب این لایحه، ایالات متحده، اعطای وام ۲۰۰ میلیون دلاری به ایران، برای خرید اسلحه را به تصویب رساند. در این شرایط، امام خمینی که از طریق یکی از کارمندان دبیرخانه مجلس، در جریان تصویب لایحه کاپیتولاسیون قرار گرفته بود، در ۴ آبان ۱۳۴۳، طی یک سخنرانی بسیار مهیج که به قول یکی از محققان آمریکایی، انقلابی‌ترین تقریر سیاسی یک‌صد سال اخیر ایران بود، به شدت آمریکا، اسرائیل و شاه را مورد حمله قرارداد (ولایتی ۱۳۸۸: ۱۳۴).

شرایط داخلی ایران و جایگاه آن در نظام جهانی، به گونه‌ای بود که: از یک سو تلاش می‌کرد رضایت رهبر قطب سرمایه‌داری، یعنی آمریکا را به دست بیاورد و از سوی دیگر، برای کسب این رضایت مجبور بود تا هزینه‌های گزافی را اعم از مادی و غیرمادی، بپردازد. مثلاً تصویب کاپیتولاسیون، به شکلی مستقیم به مشروعیت و حفظ استقلال رژیم ضربه می‌زد و هزینه‌ها و مبالغ هنگفت، در نظامی کردن فضای کشور، تجهیز ارتش و مانورها و عملیات منطقه‌ای که همگی در راستای اهداف و توصیه‌های ایالات متحده، صرف شدند، به اقتصاد، صنعت و سایر بخش‌های جامعه، لطمه‌های شدیدی را وارد کرد. البته باید گفت که این آسیب‌ها از جهت دیگر بر توزیع و تقسیم درآمدها تأثیر می‌گذاشت که منجر به تبعیض و عدم رعایت عدالت از سوی کارگزاران حکومت می‌شد. از همه مهم‌تر، این نکته است که آمریکا از یک مسئله اساسی غفلت کرده بود و آن این است که هیچ ملتی وابستگی و از دست رفتن حاکمیت خود را به راحتی نمی‌پذیرد.

ریچارد نیکسون^۱، در ۲۴ ژوئیه ۱۹۶۹، در راه سفرش به فیلیپین در جزیره گوام دکتترین

1. Richard Nixon

خود را اعلام کرد که بر اساس آن ایالات متحده منافع منطقه‌ای خود را با استفاده از دوستان و متحدان منطقه‌ای و بدون مشارکت مستقیم خود حفظ و تأمین خواهد کرد. پس از خروج کامل نیروهای انگلیسی از خلیج فارس در پایان دسامبر ۱۹۷۱ (دی‌ماه ۱۳۵۰)، یک ترتیب جدید امنیت منطقه‌ای به نام سیاست دوستونی، با مشارکت مستقیم ایران و عربستان سعودی شکل گرفت (اسدی ۱۳۸۸: ۳۵۷).

بر اساس سیاست دوستونی ایران می‌توانست به‌عنوان ستون نظامی و به‌عبارت‌دیگر به‌عنوان ژاندارم یا پلیس منطقه عمل کند و عربستان سعودی نیز ستون مالی و پشتیبانی آن بود. در اینجا می‌توان گفت که سیاست ایالات متحده به‌علاوه‌ی جاه‌طلبی به‌دوراز منطق محمدرضا شاه باعث شدند تا به‌جای تمرکز بر اوضاع داخلی و سامان دادن به تقاضاهای داخلی، شاه ایران به فکر عرض‌اندام در منطقه بیفتد. درحالی‌که اگر چنین هزینه‌های هنگفتی در تجهیز نظامی دولت ایران صرف پاسخگویی به نیازهای داخلی کشور و همچنین کنار آمدن با نیروهای معترض کشور می‌شد، به‌مراتب فواید بیشتری عاید دولت ایران و حتی ایالات متحده در درازمدت می‌گشت، چراکه ایالات متحده می‌توانست با تمرکز بر روی ثبات ایران و نه علایق منطقه‌ای آن بهره‌مندی از بازار و نفت ایران را کماکان استمرار بیشتری ببخشد. همچنین از کمک متحد منطقه‌ای خود در تحولات منطقه بهره‌بردار. هرچند که به سبب خاستگاه کودتایی دولت پهلوی، انقلاب در ایران غیرقابل اجتناب بود. محمدرضاشاه با توجه به قدر و منزلتی که در خود و دولت ایران می‌دید، سه چیز را از ایالات متحده تقاضا کرد:

۱. سازمان سیا به او کمک کند تا به کردها در قیام دیرینه‌شان علیه عراق مدد برساند.
۲. ایالات متحده، عده‌ی زیادی کارشناس فنی و نظامی برایش بفرستد. ۳. از همه مهم‌تر اینکه او نه تنها بتواند مسلح شود، بلکه اجازه‌ی غیر محدودی باید که هر نوع جنگ‌افزار پیشرفته‌ای را که در زرادخانه آمریکا وجود داشت، خریداری کند (شوکران ۱۳۷۶: ۲۰۳).

عدم درک واقع‌گرایانه‌ی شاه و ایالات متحده از جامعه ایران و وضعیتی که کشور ایران در آن قرار داشت، ایران را به سمت میلیتاریستی شدن سوق می‌داد. به‌عبارت‌دیگر، اگرچه اتحاد جماهیر شوروی در شمال ایران خطری بالقوه محسوب می‌شد، اما نه آن‌گونه که اولویت اول برنامه‌های دولت را به خود اختصاص دهد. درواقع برخی پیشنهادها نیکسون

که محمدرضا شاه را نسبت به سرکوب مخالفان داخلی ترغیب و حمایت می کرد، حاکی از عدم درک و عدم شناخت واقع بینانه از اوضاع اجتماعی - سیاسی ایران بود. شاید بتوان گفت که شاه و آمریکا انقلاب مشروطه و خاستگاه های آن را فراموش کرده بودند.

شاه در ژانویه ۱۹۶۳، برنامه اصلاحی گسترده ای را مطرح کرد که آن را انقلاب سفید نامید و تصویب کلیات آن را به همه پرسی ملی گذاشت. انقلاب سفید در ابتدا شامل شش ابتکار عمده بود که عبارت بودند از: گسترش برنامه اصلاحات ارضی، برنامه سهیم شدن کارگران در سود کارخانه ها، ملی شدن جنگل ها و مراتع، فروش سهام کارخانه های دولتی، اعطای حق رأی به زنان و ایجاد سپاه دانش. همچنین ابتکارات دیگری هم پس از آن افزوده شدند که از جمله آن ها می توان به سپاه بهداشت، سپاه ترویج و آبادانی، مبارزه با گران فروشی، ملی شدن منابع آب و تدارک آموزش همگانی رایگان، اشاره کرد. انقلاب سفید با آنکه به طور مرتب و مکرر از جانب منتقدان شاه مورد استهزاء قرار گرفت، اما بر معیارهای زندگی بسیاری از ایرانیان تأثیر چشمگیری داشت. مهم ترین جنبه آن، برنامه اصلاحات ارضی بود که در سپتامبر ۱۹۷۱، رسماً پایان یافت و نیمی از دهقانان ایرانی را صاحب زمین کرده بود (گازیورسکی ۱۳۷۱: ۳۱۰).

اما باین وجود، انقلاب سفید، پیامدهای متفاوتی را در پی داشت که قبل از پرداختن به آن ها باید اشاره کرد که آنچه در این اصلاحات مشهود و بارز است، تلاش شاه برای همانند ساختن جامعه ایران با دموکراسی غرب است. او برخی از معیارهای جوامع لیبرال دموکراتیک، مانند اعطای حق رأی به زنان و فراهم کردن امکانات تحصیل، برای همه مردم ایران در هر کجا که باشند را وارد جامعه ایران کرد. این در حالی بود که در رأس این نظام سیاسی شخص شاه قرار داشت که تمام قدرت مملکت و تصمیمات کشوری در خود او خلاصه می شد. در واقع، با وجود این قدرت شخصی و افضل بودن آن بر سایر نیروهای اجتماعی حق رأی چه به زنان داده می شد و چه داده نمی شد، چندان تأثیری در روند سیاسی کشور وارد نمی کرد، بلکه تأثیر این اصلاحات در جامعه، مخالفت روحانیون و طبقه متوسط سنتی بود.

انقلاب سفید پیامدهای مختلفی را به همراه داشت، اما سه پیامد بلندمدت بسیار مهم را برای سیاست ایران به جای گذاشت: نخست آنکه، توانایی های دولت را بسیار افزود و شاه را قادر ساخت از خود تصویر یک رهبر مرفعی بسازد و به این ترتیب، پشتیبانی مردمی مخالفان

را تضعیف کند. به خصوص در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که برنامه‌های اصلاحات ارضی هنوز در حال اجرا بود. با خرد کردن بیشتر املاک بزرگ کشاورزی، تقریباً همه زمین‌داران بزرگ ایران را از میان برداشت و به این شکل اساساً طبقه بالای سنتی را نابود کرد. درست است که اصلاحات ارضی سبب شد نظام ارباب - رعیتی از هم پاشیده شود و دهقانان از دست ارباب‌ها خلاصی یابند، اما فقدان ارباب‌ها و سازمان‌های اربابی با ارباب‌های بورژوا و سازمان‌ها و مأموران حکومتی پر شد (ازغندی ۱۳۸۹: ۱۹۱). دوم آنکه برنامه اصلاحات ارضی همراه با رشد سریع اقتصادی ایران، بسیاری از دهقانان ایرانی را واداشت تا به مناطق شهری کوچ کنند که این عمل موجب شد تا رده‌های طبقه‌بندی پایین شهری متورم شود. سوم آنکه روحانیون که علیه قانون مربوط به زنان و اصلاحات ارضی تبلیغ می‌کردند، فعالیت‌های مخالف خود علیه شاه را افزایش دادند و با کمک مردم تظاهرات عمومی بزرگی را در شهر قم برگزار کردند که بر اثر آن حق دادن رأی به زنان لغو شد. آنچه جالب توجه است این است که اعلام انقلاب سفید در ژانویه ۱۹۶۳ و انجام یک همه‌پرسی برای مشروعیت بخشیدن به آن، حتی باعث مخالفت بیشتری شد (گازبورسکی ۱۳۷۱: ۳۱۱)؛ بنابراین دخالت‌های ایالات متحده و وابستگی هر چه بیشتر رژیم پهلوی باعث تحرک توده‌ها و از دست رفتن تدریجی مشروعیت رژیم در میان گروه‌های اجتماعی گردید.

وقوع انقلاب اسلامی و تغییر جایگاه ایران در نظام بین‌الملل

پیروزی کارتر در انتخابات آمریکا یک دوران بلا تکلیفی و عدم اطمینان را در روابط ایران و ایالات متحده به همراه داشت. یکی از نگرانی‌های شاه، پیرامون موضع‌گیری جدیدی بود که احتمال می‌رفت در استراتژی کلی واشنگتن نسبت به کمونیسم پدید آید، چرا که کارتر چندین بار بابت تحرکات شوروی در آفریقا، کوبا، افغانستان و سایر مناطق احساس نگرانی نمی‌کرد (زیباکلام ۱۳۸۸: ۱۸۸). در فروردین ۱۳۵۶ که اجلاس شورای وزیران ستو در تهران تشکیل شد، سایروس ونس، وزیر امور خارجه آمریکا، در یک ملاقات خصوصی با شاه، با لحن تحکیم‌آمیزی، او را دعوت به تعدیل رژیم دیکتاتوری و رعایت حقوق بشر به جای

خرید فراوان اسلحه و مهمات کرد و او را در تنگنا قرارداد که خواسته‌های آن‌ها را عملی سازد (هوشنگ مهدوی ۱۳۶۸: ۲۹۰). جیمی کارتر به‌طور کلی مواضع خود را در سه موضوع بااهمیت مشخص کرد که می‌توان آن را به‌عنوان دکترینی که در سطح استراتژیک، دارای تناقضی آشکار است، به حساب آورد:

۱. تعهد صریح و بی‌پروای آمریکا در جهت واکنش نظامی به هر شکل لازم جهت جلوگیری از تسلط شوروی برای حضور ژئوپلیتیک در مناطق جهان.
 ۲. تأکید بر حقوق بشر، فضای باز سیاسی، آزادی‌های مدنی و فشار بر حکومت‌های کمونیستی به‌ویژه در اروپای شرقی برای رعایت این اصول.
 ۳. ترویج فعالیت‌های اصلاح‌طلبانه، باهدف حفظ حکومت‌های دیکتاتوری متحد آمریکا، نظیر رژیم شاه و جلوگیری از فروپاشی آن‌ها (واعظی ۱۳۸۱: ۷۶-۷۵).
- به‌طور کلی، سیاست کارتر در یک سال ونیم اول ریاست جمهوری شاه را مشوّش ساخته بود. به‌طوری که او دیگر نمی‌توانست آمریکا را متحدی بداند که بتوان بر آن تکیه زد و برای نخستین بار پس از بیست و پنج سال ناگزیر بود این حقیقت را در نظر بگیرد که حامیان آمریکایی‌اش، شکل دیگری از حکومت را بر رژیم خودکامه او ترجیح می‌دهند. در همین حال آیت‌الله خمینی، طی پیامی در آذر ۱۳۵۶، خطاب به روحانیون درباره استفاده از فضای باز سیاسی و فرصت مناسبی که در اثر سیاست اجرای حقوق بشر کارتر ایجاد شده بود، اظهار داشتند: «امروز در ایران فرجه‌ای پیداشده و این فرصت را غنیمت بشمارید و اگر این فرجه و فرصت حاصل نشده بود، این اوضاع پیش نمی‌آمد» (هوشنگ مهدوی ۱۳۸۰: ۲۹۹).
- اما به تدریج از آنجا که یکی از اهداف خارجی کارتر جلوگیری از بروز انقلاب در کشورهای زیر سلطه ایالات متحده بود و همین‌طور به‌واسطه تحریکاتی که از جانب شوروی در ایران و نزدیکی مرزهای آن شدت گرفته بود، مصلحت را در کمک به رژیم شاه دید و شروع به رسیدگی به درخواست‌های کمک محمدرضاشاه نمود.

طرح کارتر برای حمایت از شاه در دی‌ماه ۱۳۵۶ که آتش مخالفت با شاه سراسر ایران را فراگرفته بود، با حضور رسمی ایشان در ایران جلوه‌ای آشکار یافت. او در ضیافتی در تهران، رضایت و حمایت کامل خود از شاه را بیان داشت و در سخنان خود ایران را جزیره ثبات در منطقه‌ای آشوب‌زده دانست. سخنان حمایتی کارتر، از رژیم شاه که در آن زمان حتی مبانی

اولیه حقوق بشر را در ایران رعایت نمی کرد، در حالی بود که کارتر رهبر حزب دموکرات با شعار حمایت از دموکراسی و حقوق بشر به روی کار آمده بود.

بنابراین می توان نتیجه گرفت که ایالات متحده هرگاه منافع منطقه ای خود را درخطر می دید، از ارزش های لیبرالی و بشردوستانه خود به راحتی عدول می کرد. پس در مورد ایران هم باید گفت که فشاری که از جانب کارتر، از سال ۱۳۵۵ بر شاه وارد شده بود، باعث شده بود بدترین حالت ممکن برای رژیم به وجود آید؛ چرا که شاه از یک طرف آزادی سیاسی اعلام کرده بود و از سوی دیگر برای کنترل اوضاع، حکومت نظامی اعلام می کرد. به این ترتیب، همزمان، از اعتبار شاه در داخل کاسته می شد و از سوی دیگر نیروهای انقلابی فرصتی ناب برای سازماندهی خود یافته بودند. این موضوع را می توان به نحو بارزی در پیام آذر ۱۳۵۶، امام خمینی که در بالا ذکر شد، مشاهده کرد.

به دنبال چاپ مقاله توهین آمیز نسبت به امام خمینی، تحت عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» در دی ماه ۱۳۵۶، مخالفت عظیمی با شاه فراهم شد که به واسطه آن تظاهرات عظیمی در ۱۹ دی ماه همان سال در قم به پا شد. حکومت مردم را به گلوله بست، اما چهل روز بعد از آن مردم تبریز در بهمن ۱۳۵۶ در چهلم شهدای قم به خیابان ریختند. با شدت گرفتن این مبارزات دولت شاه مجبور شد در تابستان ۱۳۵۷ در چند شهر حکومت نظامی اعلام کند. بر اثر اتخاذ این سیاست، واقعه خونین ۱۷ شهریور در همان سال، در میدان شهدای تهران روی داد. نکته قابل تأمل این است که آمریکا در برابر همه این سرکوب ها سکوت اختیار کرده بود. پس می توان دریافت که ایالات متحده در این زمان به سیاست اشتباه خود در مورد تحت فشار قرار دادن شاه برای اجرای اصول دموکراسی و حقوق بشر پی برده بود و درصدد بود که شاه را در امر سرکوب آزاد بگذارد و در صورت لزوم به او کمک کند. در واقع این اصل که شریان اصلی یک رژیم خودکامه برای بقا اعمال زور است، برای مدتی از نظر آمریکایی ها دور مانده بود.

سازمان سیا در اوت ۱۹۷۸ مطابق با ۱۳۵۷ شمسی، طی گزارش خود به کاخ سفید و کنگره آمریکا اعلام کرد که: «ایران در وضع انقلابی یا حتی ماقبل انقلاب قرار ندارد» (واعظی ۱۳۸۱: ۸۱). آمریکا در آن زمان چنان از حکومت شاه حمایت می کرد که گزارشگران سیا از مخالفان حکومت شاه با لحنی تحقیرآمیز یاد می کردند.

شاه به توصیه آمریکا، برای مقابله با روند مخالفت‌های مردمی در ۵ شهریور ۱۳۵۷، کابینه جدیدی تشکیل داد و شریف امامی را به جای جمشید آموزگار نخست‌وزیر کرد. در آبان ۱۳۵۷، مبارزه مردمی ابعاد وسیعی گرفت و دولت شریف امامی به کل بی‌اعتبار شده بود. شاه تماسی تلفنی با برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا، در ۳ نوامبر ۱۹۸۷ (۱۲ آبان ۱۳۵۷) داشت که پیام روشنی را دریافت نمود؛ برژینسکی به شاه گفت: «هر اقدامی را که لازم می‌داند، انجام دهد و کاملاً مطمئن باشد که دولت آمریکا از او با تمام قوا حمایت خواهد کرد» (واعظی ۱۳۸۱: ۸۱). شاه پس از این مکالمه تلفنی، شریف امامی را برکنار کرد و یک دولت نظامی را به ریاست ارتشید ازهارای روی کار آورد. فردای آن روز، یعنی ۱۳ آبان ۱۳۵۷، حادثه اسفبار کشتار دانش آموزان و دانشجویان در برابر دانشگاه تهران، توسط نظامیان شاه رخ داد.

در مورد شیوه برخورد با انقلاب اسلامی در کادر تصمیم‌گیری آمریکا دودستگی به وجود آمده بود. این مسئله، در شورای امنیت ملی و وزارت امور خارجه ایالات متحده، اختلافات را به اوج خود رساند. سیاست راهبردی آمریکا در اواخر پاییز و زمستان ۱۳۵۷ متکی بر ایجاد انشقاق و شکاف در درون نیروهای انقلابی ایران بود. به‌واقع، آن‌ها می‌کوشیدند تا نیروها و گروه‌های ملی‌گرا را در مقابل جنبش اسلامی به رهبری امام خمینی، قرار دهند. سرانجام پس از کشمکش‌های درونی در دستگاه رهبری آمریکا خط‌مشی واحدی از سوی سایروس ونس ۱، پرشت ۲ و سولیوان ۳ تنظیم شد و کارتر نیز آن را پذیرفت (واعظی ۱۳۸۱: ۸۲). اصول سیاست ایالات متحده برای مقابله با شکل‌گیری انقلاب اسلامی در ایران عبارت بودند از:

۱. حکومتی به رهبری ملی‌گرایان با شعار اصلاحات روی کار بیاید.
۲. ارتش و نیروهای مسلح با تمام توان حامی و پشتیبان دولت جدید باشند.
۳. شاه موقتاً از صحنه کنار برود و مدتی بعد همان‌گونه که پس از کودتای ۲۸ مرداد

1. Cyrus Vance

2. prsht

3. Sullivan

عمل شد، با آرام شدن اوضاع به کشور بازگردد.

۴. دولت ملی گرای جدید از حمایت‌های بین‌المللی برخوردار باشد.

۵. آمریکا مسئولیت لجستیکی و پشتیبانی را بر عهده بگیرد.

سایروس ونس، نیوسام^۱، وارن کریستوفر^۲، جورج بال^۳، برژینسکی و معاون رییس‌جمهور آمریکا، طی جلسه‌ای گزارش خود را توسط جورج بال به کارتر دادند. نتیجه جلسه این بود که دخالت مستقیم نیروهای نظامی آمریکا در ایران با شکست مواجه خواهد شد، اما آمریکا باید بکوشد که سد شدیدی را در برابر آیت‌الله خمینی ایجاد کند (واعظی ۱۳۸۱: ۸۴). این سیاست می‌بایست از طریق ایجاد انشقاق در درون جنبش اسلامی و قرار دادن ملی‌گرایان، کمونیست‌ها، لیبرال‌ها و التقاطیون در مقابل امام خمینی در صحنه مبارزات شکل می‌گرفت. رابرت برد^۴ رهبر اکثریت سنای آمریکا در آبان ۱۳۵۷ به ایران سفر کرد و گزارش او از ایران یکی از عوامل تنظیم خط‌مشی مذکور بود؛ اما این خط‌مشی زمانی می‌توانست به مرحله اجرا درآید که اولاً شاه می‌پذیرفت که در لحظه تعیین‌کننده کنار برود. ثانیاً ملی‌گرایان، لیبرال‌ها و اعتدالیون با یکدیگر هماهنگ می‌شدند. ثالثاً توافق سران ارتش برای حمایت از ملی‌گرایان و دولت جدید عملی می‌شد. رابعاً پس از کنار رفتن شاه شورای سلطنت شکل می‌گرفت.

شلزینگر، برژینسکی و عده دیگری از مسئولین آمریکایی معتقد بودند که از طریق ارسال نماینده ویژه‌ای باید به شاه تفهیم شود که ایالات متحده نمی‌تواند به دخالت مستقیم نظامی در ایران مبادرت ورزد، چراکه برآوردها حاکی از شکست چنین طرحی است؛ بنابراین، شاه می‌بایست یکی از این دو راه را بپذیرد: یا اینکه بایستد و سیاست مشت آهنین را به کار ببندد و با تمام قوا علیه انقلاب به مبارزه نظامی برخیزد یا اینکه موقتاً از ایران خارج شود و طرح پنج مرحله‌ای، شامل حاکمیت دولتی از ملی‌گرایان با شعار اصلاحات، به اجرا

-
1. Newsom
 2. Warren Christopher
 3. George Ball
 4. Robert Byrd

درآمد. کارتر در اواخر آذرماه ۱۳۵۷، پس از مشورت با سایروس ونس وزیر امور خارجه خود، برژینسکی مشاور امنیت ملی، هارولد براون وزیر دفاع و دیوید جونز رییس ستاد مشترک ارتش آمریکا، تصمیم گرفت ژنرال هایزر را به ایران بفرستد تا مأموریت فوق‌الذکر را به اجرا درآورد (واعظی ۱۳۸۱: ۸۵).

ژنرال هایزر جهت کسب وفاداری سران ارتش ایران برای بختیار وارد ایران شد. تحرکات و اقدامات هایزر برای اجرای طرح منحرف کردن انقلاب ابعاد گسترده‌ای گرفت. هایزر دستور داشت تا هر شب از طریق ارتباط تلفنی امن با پنتاگون ارتباط برقرار کند. اطلاعات به برژینسکی و از طریق او به کارتر می‌رسید. سرانجام شاه راه حل دوم را پذیرفت و بختیار از اعضای جبهه ملی، در ۱۵ دی‌ماه ۱۳۵۷، به نخست‌وزیری رسید و حکومت ازهارای کنسار رفت (لویس و لدین ۱۳۶۳: ۸۵). هدف عمده ایالات متحده از روی کار آوردن بختیار، خاموش ساختن شعله‌های خشم مردم و منحرف ساختن انقلاب از مسیر اصلی آن بود. شاه بر اساس طرح تعیین شده در ۲۶ دی‌ماه ۱۳۵۷ ایران را ترک کرد.

علی‌رغم همه این تلاش‌ها، انقلاب اسلامی ایران همچنان راه خود را می‌پیمود تا اینکه در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ امام خمینی وارد ایران شد و با استقبال عظیم مردم مواجه شد. تلاش بختیار برای مذاکره و ملاقات با امام بی‌نتیجه ماند و چهار روز بعد پس از اینکه بختیار نتوانست فرماندهان نظامی را وادار به جلوگیری از معرفی دولت جدید کند، امام، مهدی بازرگان را به‌عنوان رئیس دولت موقت معرفی کرد. سولیوان در گزارش خود نوشت که: «ما سعی می‌کنیم ارتباط خود را با تشکیلاتی که در حال فروریختن و دود شدن است، حفظ کنیم، درحالی‌که انقلاب پیروز شده و آیت‌الله خمینی فاتح این انقلاب است. ما حاضر نیستیم این واقعیت را بپذیریم و خود را با آن تطبیق دهیم» (سولیوان و پارسونز ۱۳۸۴: ۴۹۷). این مداخلات بر افکار عمومی مردم تأثیر گذاشت و باعث از دست رفتن مشروعیت رژیم گردید.

در دوران تحولات انقلابی موضع‌گیری ایالات متحده نسبت به ایران متفاوت بود. در این دوره سیاست امریکا حمایت همه‌جانبه از محمدرضاشاه بود، اما زمانی که امریکا متوجه گردید نمی‌تواند شاه را بر اریکه قدرت نگه دارد، در پی خروج شاه در ۲۶ دی ۱۳۵۷ تمام سعی خود را به کاربرد تا به هر نحو ممکن ایران را در اردوگاه غرب نگه دارد و از روی کار

آمدن یک رژیم اسلامی - به‌زعم خود - جلوگیری کند. در نهایت نیز احساس نفرت عمومی از سرسپردگی و تحقیر یکی از سرچشمه‌های ژرف بیگانگی و بیزاری مردم از رژیم شاه شد و جامعه غرب‌زده و رژیم دست‌نشانده شاه توسط نهضتی اسلامی با رهبری امام خمینی که از عمق وجود جامعه برخاسته بود، متلاشی گردید. در واقع بیگانگی و بیزاری ایرانیان از ایالات متحده به این تصور مردم بازمی‌گشت که آن کشور با پشتیبانی نظامی، اقتصادی و سیاسی از رژیم شاه احساس عزت و استقلال ایران را پایمال کرده است؛ بنابراین شعارهای «مرگ بر شاه» و «مرگ بر امریکا» از یک نوع رابطه درونی خبر می‌داد.

درواقع در دوران انقلاب و شرایط تاریخی بعد از آن شعار مرگ بر امریکا پس از شعار الله‌اکبر به‌عنوان دومین شعار عمومی مورد حمایت مردم بوده و در مقاطع مختلف نیز مورد استفاده قرار گرفته است. (Cottam 1989:172) در این زمینه عمده مطالعات در مورد جهت‌گیری شهروندان یک جامعه نسبت به نظام سیاسی خود و یا ارتباط با نظام‌های سیاسی کشورهای دیگر بیان می‌کنند که ارزیابی‌ها و رفتارهای سیاسی، همچون رأی دادن، وفاداری به تصمیمات، قوانین و قواعدی که توسط نظام قانونی وضع گردیده همگی تحت تأثیر قضاوت شهروندان در مورد منصفانه بودن فرآیندهای سیاسی است (Tyler 1987: 45).

در مجموع می‌توان گفت برای یافتن ریشه‌های روابط خصمانه جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده امریکا از یک‌سو باید به تاریخ معاصر ایران و رابطه دست‌نشانده‌گی رژیم پهلوی با آمریکایی‌ها اشاره نمود و از سوی دیگر باید به اندیشه‌ها و مبارزات امام خمینی رجوع کرد. کلام و مکتوبات امام در مقاطع مختلف مبارزاتی ایشان نشان می‌دهد که حیات دوباره اسلام می‌تواند زمینه نفوذ سلطه‌گران و خارجی‌ها را در ایران کاهش دهد.

به نظر می‌رسد که از دید نخبگان سیاسی آمریکا جنبش‌های اسلامی برای منافع پایدار غرب در خاورمیانه چالش‌زا هستند؛ زیرا در صورت عدم مهار حرکت‌های اسلام‌گرا در آسیای غربی اسلام به قدرت ژئوپلیتیک واحد و متعصبی تبدیل خواهد شد که با اتکا به ایدئولوژی مذهبی، جمعیت رو به رشد و قدرت نفت با جایگزینی بنیادگرایان اسلامی به‌جای حکومت‌های وابسته منافع دولت‌های غربی به‌ویژه آمریکا در منطقه دچار اختلال خواهد شد. مطلبی که بعدها برژینسکی سیاستمدار کهنه کار آمریکایی به آن اعتراف می‌کند تهدید اسلام‌گرایان را چنین توصیف می‌کند: «تجدید حیات اسلام بنیادگرا در

سراسر منطقه با سقوط شاه و تشنجات ناشی از ایران، امام خمینی یک مخاطره مستمر برای منافع ما در منطقه‌ای که حیات جهان غرب کاملاً به آن وابسته است ایجاد کرده است. بنیادگرایی اسلامی پدیده‌ای که به‌طور عمده در گزارش‌ها و بررسی‌های اطلاعاتی ما به آن بی‌توجهی شده است امروز آشکارا نظم و ثبات موجود را تهدید می‌کند» (داودی ۱۳۶۸: ۷۰).

آنچه مسلم است این که انقلاب اسلامی واکنشی بوده به قطع حلقه‌های وابستگی که به عمر رژیم دست‌نشانده پهلوی در ایران خاتمه داده است؛ بنابراین بر اساس نظریه امام خمینی و والراشتاین استعمار و استکبار ملت‌های جهان سوم و توسعه‌نیافته را چپاول می‌کنند و انقلاب بهترین راه برای قطع وابستگی ملت‌های مستضعف است. صاحب‌نظران مختلفی هم این نظریه را تأیید می‌کنند، از جمله «آصف حسین» انقلاب اسلامی ایران را مظهر رهایی از سلطه امپریالیسم و نماد مبارزه با اهداف استعماری‌ای می‌داند که عمدتاً حول محور تبدیل جوامع اسلامی به جوامعی سکولار دور می‌زنند و نیز این انقلاب را بانی حکومتی مستقل در ایران با تکیه بر ایدئولوژی مبارزات اسلامی و تفکر اصیل اسلامی قلمداد می‌کند (Hussein 1985: 9-15).

نیکی کدی نیز با اذعان به این که رهایی از سلطه فرهنگی و اقتصادی بیگانگان، جایگاه محوری در تفکر شیعه دارد، مهم‌ترین مشخصه تفکر سیاسی شیعی را در جنبه ضد امپریالیستی بودن آن خلاصه می‌کند. ایشان تفکر پویای شیعه را عامل تضاد با دستگاه حاکم قبل از انقلاب و زمینه‌ساز بروز و ظهور انقلاب اسلامی می‌داند. وی با معرفی امام خمینی در مقام الگو و نماد مبارزه با امپریالیسم و با تأکید بر وجه تمایز حرکت ضد امپریالیستی انقلاب اسلامی از سایر حرکت‌ها، هدف انقلاب اسلامی ایران را کسب استقلال از سلطه آمریکا اعلام می‌کند (Keddi 1981:19-20).

جان فوران نیز هدف انقلاب اسلامی ایران را برقراری روابط مجدد با آمریکا، با تکیه و تأکید بر رفع وابستگی می‌داند (Foran 1977: 10-11). از این رو تمامی نظریات مذکور در این نکته با اندیشه امام خمینی اشتراک دارند که مبارزه با استعمارگران، سلطه‌جویان و مداخله‌گران، از مهم‌ترین علل و عوامل بروز و وقوع انقلاب اسلامی ایران به شمار می‌رود. بر این اساس مهار جنبش‌ها و حرکت‌های احیاگر تفکر دینی در زمره اهداف خاورمیانه‌ای سیاست خارجی آمریکا قرار می‌گیرد؛ زیرا آمریکایی‌ها می‌ترسند که اسلام‌گرایان سیاسی بر

حوزه‌های مهم انرژی تسلط پیدا کنند و امنیت انرژی را برای غرب به مخاطره بیندازند یا به قیمت گران تمام‌نمایند و در نهایت سلطه نظامی و ایدئولوژیکی غرب به‌ویژه ایالات‌متحده را در جهان پایان بدهند.

همچنین از مهم‌ترین استراتژی‌هایی که از سوی ایالات‌متحده آمریکا در ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد دنبال می‌شد، ترویج و تبلیغ معیارهای جامعه غربی در ایران برای هماهنگ‌سازی مردم جامعه با سیاست‌های راهبردی شاه و مهم‌تر از همه برای کاهش توان عناصر مقاومتی اسلام شیعی در اجتماعات مردمی بود. چراکه توان بالای بسیج مردمی که در مذهب شیعه وجود داشت، یکی از دغدغه‌های رژیم شاه و ایالات‌متحده بود. ولی تزریق معیارهای غربی به جامعه‌ای که ارزش‌های اسلامی قرن‌ها در آن ریشه دوانده بود، نه تنها روحیه سازش در مردم ایران را به وجود نیاورد، بلکه یکی از دغدغه‌های اصلی انقلابیون هم شد؛ چراکه مردم ارزش‌های اساسی زندگی خود را به‌واسطه شیوع فساد و بی‌بندوباری در خطر می‌دیدند و سعی داشتند تا به هر شکل ممکن از گسترش این وضعیت ممانعت به عمل آورند. حکومت پهلوی و آمریکا در این مقطع زمانی از متحدان استراتژیک بودند.

نتیجه‌گیری

نتیجه نهایی تسلط اروپاییان بر ممالک اسلامی نوعی عقده حقارت فرهنگی بود. به مردم مستعمرات تلقین شده بود که اروپاییان از نظر اقتصادی و سیاسی برتر از آنان هستند و بنابراین استحقاق حکومت بر آن‌ها را دارند. تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران بیانگر این مطلب است که سلطه خارجی به‌عنوان یکی از عوامل بازدارنده توسعه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور محسوب می‌گردد. این امر طی دو قرن اخیر شتاب و گسترش بیشتری یافته است. مداخلات روسیه، انگلستان، فرانسه، ایالات‌متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، به‌عنوان عرصه‌های سیاه، اما واقعی تاریخ ایران است.

این مداخلات، ذهنیت بدبینانه‌ای را در افکار عمومی و فرهنگ سیاسی ایران بر جای گذاشته است که خودباختگی فرهنگی در میان برخی نخبگان از پیامدهای آن است. دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از مقاطع مهم تاریخی در سیاست خارجی ایران است که در آن سیاست خارجی در چرخشی کامل از موازنه منفی به سوی وابستگی و تحت‌الحمایگی

رفت و باعث تمديد حضور بيگانگان در خاک ايران تا انقلاب ۱۳۵۷ گرديد. طی این ۲۵ سال حکومت ايران عملاً دست‌نشانده امريکا و تحت کنترل اين دولت بود و کارکردی غير از برآورده ساختن خواست‌های ايالات‌متحده نداشت. طی این سال‌ها سيل مستشاران اقتصادی و نظامی امريکا جهت حفظ ارکان نظام شاهنشاهی و متعاقباً اجرای سياست‌ها و فرمان‌های واشنگتن راهی ايران شدند.

نتيجه کار اين بود که ايران به عامل اصلی اجرای سياست‌های منطقه‌ای امريکا، بازار بزرگ کالاهاى تجارى و نظامی امريکا و جولانگاه فرهنگ آمريکايی تبديل شد. در اين سال‌ها هيچ جای دنيا به اندازه ايران برای آمريکايی‌ها دارای منافع سرشار و حياتی سياسی - اقتصادی نبود. آرامش و نفوذ آمريکايی‌ها تا آنجا پيش رفت که رژيم کاپيتولاسيون را در ايران به اجرا گذاردند. قانونی که کمتر واحد سياسی در جهان به آن تن می‌دهد. افزايش تعداد آمريکايی‌ها در ايران، گسترش همه‌جانبه روابط ديپلماتیک و محوريت امريکا در تمامی برنامه‌های رژيم به همراه ضرورت‌های نظام دوقطبی و نقش ايران در ائتلاف با غرب، زمينه‌های تسلط پيش از پيش امريکا بر ايران را فراهم کرده بود. طبيعی بود که در چنين شرايطی، «استبداد سياسی» نیز در جامعه ايران حاکم باشد.

بنابراين مداخلات کشور قدرتمند ايالات‌متحده آمريکا در امور داخلی ايران طی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و موضع‌گیری اين کشور در قبال نهضت اسلامی بعد از قيام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ موجب برانگیخته شدن احساسات مردمی و شکل‌گیری ذهنیتی بدبين نسبت به آن‌ها در فرهنگ سياسی ايرانيان گشته است. وجود چنين ذهنیتی در میان توده‌های مردم، تلاش برای گسترش سلطه بر ايران از سوی امريکا و رابطه دست‌نشانده‌گی رژيم پهلوی با آمريکايی‌ها که برترين مصداق آن لايحه کاپيتولاسيون است. از سوی ديگر اندیشه‌ها و مبارزات امام خميني در مبارزه با نفوذ سلطه گران موجب گشت تا جزيره ثبات آمريکايی‌ها متلاطم گردد و انقلاب مردم با دو هدف مبارزه و برکناری رژيم دست‌نشانده شاه و مبارزه با هرگونه نفوذ و مداخله خارجی در ايران، پایه‌های حکومت یکی از متحدین امريکا در منطقه را فرو بريزانند. نتيجه اين مبارزات به ثمر نشستن انقلاب اسلامی ايران در بهمن‌ماه ۱۳۵۷ و قطع دست مداخله‌گر آمريکايی‌ها از امور داخلی ايران بود. از اين زمان به بعد بود که ايالات‌متحده امريکا، سياست‌های خصمانه و مقابله‌جويانه نسبت به جمهوری اسلامی

ایران در پیش گرفت و از هیچ اقدامی جهت ضربه زدن به انقلاب اسلامی ایران دریغ نورزید.

منابع

- ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۹) **تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰**. تهران: انتشارات سمت.
- اسدی، بیژن. (۱۳۸۸) **خلیج فارس و مسائل آن**، تهران: انتشارات سمت.
- امام خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۸۵) **صحیفه امام (دوره ۲۲ جلدی)**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم.
- امینی، علی. (۱۳۷۷) **خاطرات**، به کوشش یعقوب توکلی، تهران: حوزه هنری تهران.
- بانک جهانی. (۱۹۵۲) «ملی شدن صنعت نفت ایران: چکیده‌ای از ریشه‌ها و مسائل» مورخ ۱۹ فوریه؛ وزارت خزانه‌داری آمریکا، پرونده شماره ۳۰۶/۷/۳۶۲، سند شماره ۵۴۱. برگرفته از: <https://www.jamaran.ir>
- بلیک، کریستین. (۱۳۹۴) **روابط خارجی ایران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۱: روایتی جدید از روبرویی آمریکا و شوروی در ایران**، ترجمه علی باقری دولت‌آبادی و حوریه دهقان، تهران: نشر مخاطب.
- حافظی نیا، محمدرضا. (۱۳۸۲) **نقش استراتژیک تنگه هرمز**، تهران: انتشارات سمت.
- خالدی، سمانه. (۱۳۹۳) «نظریه وابستگی»، پژوهشکده باقرالعلوم، برگرفته از: <http://pajoohe.ir>
- داودی، محسن. (۱۳۶۸) **ستیز غرب با آنچه بنیادگرایی اسلامی می‌نامد**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- رهنما، مجید. (۱۳۵۰) **مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- زیباکلام، صادق. (۱۳۸۸) **مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی**، تهران: روزنه.
- ساعی، احمد. (۱۳۷۹) **مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی در دانشگاه‌ها.

- سولیوان، ویلیام و آتونی پارسونز. (۱۳۸۴) **خاطرات دو سفیر**، ترجمه محمد طلوعی، تهران: نشر علم.
- شوکراس، ویلیام. (۱۳۷۶) **آخرین سفر شاه**، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز.
- گازیورسکی، مارک. (۱۳۷۱) **سیاست خار جی آمریکا و شاه**، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- لنچافسکی، جورج. (۱۳۷۳) **نفت و دولت در خاور میانه**، ترجمه علینقی عالیخانی، تهران: نشر اقبال.
- لویس، ویلیام و مایکل لدین. (۱۳۶۳) **کار تر و سقوط شاه**، ترجمه ناصر ایرانی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- محمدی، منوچهر. (۱۳۷۷) **مروری بر سیاست خار جی ایران دوران پهلوی**، تهران: نشر دادگستر.
- ملکوتیان، مصطفی. (۱۳۷۲) **سیری در نظریه‌های انقلاب**، تهران: قومس.
- نقیب زاده، احمد. (۱۳۸۳) **جامعه‌شناسی بی طرفی و روانشناسی انزوا گرایی در تاریخ دیپلماسی ایران**، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت خارجه.
- واعظی، حسن. (۱۳۸۱) **ایران و آمریکا**، تهران: سروش.
- ولایتی، علی اکبر. (۱۳۸۸) **تاریخ معاصر ایران**، تهران: سهامی خاص.
- ولفگانگ، ج. مومسن. (۱۳۷۶) **نظریه‌های امپریالیسم**، ترجمه احمد ساعی، تهران: قومس.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. (۱۳۸۰) **سیاست خار جی ایران در دوران پهلوی**، تهران: نشر البرز، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۶۸) **تاریخ روابط خار جی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی**، تهران: نشر مؤلف.
- یرگین، دانیل. (۱۳۷۶) **تاریخ جهانی نفت از ۱۸۵۹ تا ۱۹۴۵ میلادی**، ترجمه غلام حسین صالحیار، تهران: نشر اطلاعات.

Journal, No Spring Tp.

- Foran, John. (1977) *The Iranian Revolution of 1977- 1979: A Challenge for Social Theory*, unpublished article.
- Hussain, Asef. (1985) *Islamic Iran: Revolution and Counter- Revolution*, London, France Printer.
- Tyler, Tom, R. (1987) *procedural justice Research*, Social Justice Research
- Keddie, Nikki R. (1981) *Roots of Revolutions*, New Haven, Yale University Press.
- Wallerstein, Immanuel. (1967) *The Capitalist World Economy*, New York, Cambridge University Press

